

جلسه ۱۱ ۸۷-۸۸ مکاسب محرمة / تمثیل و تصویر

بسم الله الرحمن الرحيم

روایات مربوط به تمثیل ذی الروح

در طائفه دوم، مجموعه ای از احادیث، یعنی ۵ یا ۶ حدیث است که مضمون تقریباً واحدی دارد و این احادیث اشاره به این دارد که من صور صورة گاهی من الحيوان و گاهی من الحيوان را هم ندارد «عذب حتي ينفخ فيها وليس بنافخ فيها» که دو سه تا روایت آن در همان باب ۹۴ ابواب ما يكتسب به آمده بود و یکی هم در باب سه ابواب مساكن ۴ یا ۵ حدیث دارد و ممکن است یکی یا دو تا حدیث در مستدرک و جاهای دیگر باشد. حدود ۵ یا ۶ تا حدیث با این مضمون در مجامع روایی است، فکر می کنم در بین عامه هم حدیثی به این مضمون باشد.

سند روایات ذکر شده

در بحث اول عرض کردیم که از لحاظ سندی هیچ یک از این حدیث ها سند معتبری ندارد و سند آن ها هم طوری نیست که افراد از نظر رجالی محل بحث باشد و ضعیف اند. یعنی افرادی اند که حدیث زیادی ندارند و اسناد ضعیفی است. در این بحث، ممکن است کسانی که مبنای آن ها این طور دقیق در بحث های سندی نیست، بگویند ۵ یا ۶ حدیث وارد شده است و...

رد قاعده «توثیق عامه»

به هر حال جمعاً می شود پذیرفت، اما نوعی استفاضه و این ها را قبول کنند که این ها آن استفاضه را ندارد و هم مبنا را ما قبول نداریم اگر کسی بخواهد این را بگوید. اگر کسی بخواهد بگوید که ضعف سند با جبر، ضعف سند به شهرت می شود، در این مورد هم گفتیم که مبنای کلی به آن شکل عام مورد قبول ما نیست و هم این که استناد مشهور اگر هم قائل به حرمت باشند به این احادیث معلوم نیست. ممکن است نظر آن ها مستند به بعضی از احادیث دیگری باشد و ما آمدیم در آن ها خدشه کردیم. فلذا شهرت فتوایی هم این جا نمی شود به آن تمسک کرد هم به خاطر اشکالات مبنایی موجود در قاعده، هم به خاطر این که استناد این ها به احادیثی که با این مضمون است روشن نیست که این ها باشد ممکن است به احادیث دیگری باشد که ما آن ها را قبول نداریم به عبارت دیگر این شهرت فتوایی همان طور که سابق گفتیم در چند جا تشبیه می شود و از آن کمک گرفته می شود یکی در جبر ضعف سند است که می گویند ضعف سند را با شهرت فتوایی می توان جبران کرد و...

طلبه:

استاد: ما راجع به این ۶، ۷ حدیثی که این مضمون را دارد این چنین چیزی گفتیم،

طلبه :

استاد : هیچ کدام ، اول عرض کردیم سند های این روایات ضعیف است و هیچ کس آن ها را معتبر نمی دانند .

طلبه :

استاد : راجع به این احادیث نیست .

جبر ضعف سند به شهرت

جبر ضعف سند هم به شهرت ، این گونه است که شهرت در دو سه جا از آن استفاده می شود ، یکی در شهرت فتوایی مقصود است ، یکی در جبر ضعف سند ، و یکی در مقام ترجیح و یک مورد دیگر هم بود که الآن ذهنم نیست . در سه مورد از شهرت فتوایی استفاده می شود یکی از آن ها جبر ضعف سند است و ما در این مقام از لحاظ....

طلبه :

استاد : اعراض مشهور از یک سند است .

در مورد جبر ضعف سند به شهرت ، ما به صورت خیلی محدود در جاهایی قبول داریم ولی در این نوع موارد که یک فتوای مشهوری وجود دارد که این فتوا مستند به... و در این موضوع هم مثلاً ۱۰ الی ۱۵ تا روایت است و احتمال می دهیم که این استناد فتوای مشهور، به این مجموعه روایات مستند باشد به حیث این که مثلاً، این مجموعه روایات را متواتر می دانستند ، و قبول داشتند یا به یک روایت از روایات گذشته که آن ها دلالتش را تام می دانستند ولی ما تام نمی دانیم .

این جبر سند به این را ما قبول نداریم در واقع شبیه همان اجماع مدرکی جواب می دهیم ، چطور می گوئیم اجماع اگر مدرکی باشد اعتبار ندارد یا محتمل المدرکیه باشد ، اعتبار ندارد ، این شهرت فتوایی هم اگر محتمل باشد ، یا مطمئن باشیم یا احتمال بدهیم که مستند به این دلیل و آن دلیل و... باشد و در حالی که این مستندها را ما قبول نداریم این شهرت دیگر اعتبار ندارد و ارزشی ندارد .

نظر آقای اعرافی در « جبر ضعف سند به شهرت »

چرا آنجایی که در موضوع یک یا دو روایت است که همه هم آن روایت ها را ضعیف می دانند و در دلالت آن ها هم هیچ بحثی نیست ولی در عین حال مشهور دلالت روشنی دارد ولی سند هم بین الضعف است ولی در عین حال مشهور به این عمل کردند آنجا یک مقداری جای یک تأمل است که ممکن است بگوییم که شهرت جابر ضعف سند است ولی در جاهایی که شهرت در موضوعی که چند روایت است و این روایات محل بحث است از نظر دلالتی و سندی و آن ها به این استناد کردند و ما می گوئیم استناد آن ها جبر نمی کند برای این که آن ها روی مبنایی این را قبول کردند و ما مبنای آن را حذف کردیم . این نظیر همانی است که در بحث بسیار مهمی که در زمان علامه عوض شد همان کشیدن آب چاه، که آن جا شهرت خیلی قوی بود ولی معلوم بود که مستند به این

نوع برداشت و استضائه از روایات است یا این نوع استدلالات سندی است وقتی که ما آن پایه را حذف کردیم در این صورت از شهرت چیزی باقی نمی ماند و بی ارزش می شود .

محل استعمال قاعده « جبر ضعف سند به شهرت »

آن جایی شهرت می تواند جابر ضعف باشد که احتمال بدهیم که نکته ای در کار بوده است ، و یک مطلبی در کار بوده که به دست ما نرسیده است ، و آن ها واقف به آن بودند اصحاب شهرت بین القدماء مقصود است و شهرت متأخرین اصلاً ارزشی ندارد ، و این خیلی کم می شود برای این که این مستند به مجموعه روایات است که این مجموعه روایات هم وقتی بررسی کردیم از نظر دلالتی و سندی و خدشه کردیم ، آن شهرت هم مبتنی بر این است و کنار می رود .

طلبه :

استاد : ارزشی ندارد ، دلیلی و اماریتی : شهرت ندارد جز موارد بسیار محدود .

طلبه :

استاد : این مطلب و لو این که روایت آن مثلاً این سند روایت که الآن دست ما است ، ولی احتمال می دهیم که سند دیگری داشته باشد و یا این که آن ها سینه به سینه استاد هایشان نقل کردند و مطمئن به این مطلب بودند ، این طور چیزی محتمل است و الا اگر روشن باشد استناد آن ها به همین ها است و این ها هم که پنبه اش را زدیم و آن از ارزش می افتد .

گرچه جبر ضعف سند را به شهرت فتوایی و همین طور اعراض مشهور را که می گویند موجب ضعف سند می شود را و سقوط روایت می شود ، قبول نداریم علی الاصول اما این موارد خیلی نادر ممکن است با قرائنی بشود پذیرفت .

نظر آقای خویی : « عدم اعتبار شهرت »

به عبارت دیگر، جبر ضعف سند به شهرت یا این که اعراض مشهور موجب سقوط روایت می شود ، این را بعضی خیلی به آن تمسک کردند و مبنای رجالی شان این است که با این دو تا روایت ضعیف، معتبر می شود و روایت معتبر با اعراض غیر معتبر می شود و این دو روی سکه است ، این قدر برای این قاعده ارزش قائل می شوند و یک نکته مقابل این هم است که بیشتر مرحوم آقای خوئی و.. به این سمت متمایلند که اصلاً شهرت هیچ ارزشی ندارد .

نظر آقای اعرافی : « اعتبار شهرت ؛ با چند قید »

ما تقریباً نظر سومی داریم که علی الاصول این نظر دوم است و یعنی شهرت خیلی ارزشی ندارد مگر با سه چهار تا قید که خیلی سخت است و در بعضی موارد در فقه پیدا می شود که در آنجا می شود به شهرت تمسک کرد آن هم شروط و قیودش ذکر شده است و این جا مصداق ندارد .

طلبه :

استاد : نه، هر کدام را جدا جدا ذکر می کنم ، سه قاعده در باب شهرت داریم . شهرت جابر ضعف سند است راجع به این سه نظریه می تواند وجود داشته باشد ، یکی هم اعراض است و اعراض با سه نظریه موجب سقوط روایت می شود و یکی هم مرجحیت است که...

طلبه :

استاد : می دانم این جابریت را و مسقطیت را با هم نگیرید و کلاً می گوئیم . سه قاعده است ، یکی جابریت ضعف سند است و یکی مسقطیت ضعف سند است که همان اعراض است و یکی هم ارجحیت در مقام تعارض است .

طلبه :

استاد : بحث ما الآن این است که روایت ضعیفی را با شهرت .

جابریت شهرت

در جابریت شهرت سه نظریه وجود دارد :

الف. عدم جابریت شهرت

جابریت شهرت نسبت به ضعف سند یک نظر این است که مطلقاً جابر ضعف سند نیست .

ب. اعتبار جابریت شهرت

یک نظر این است که مطلقاً یا علی الاصول جابر ضعف سند است .

ج. اعتبار جابریت شهرت بنا بر قیودی

یک نظر هم تفصیل است که ما این تفصیل را قائلیم البته آن موارد جابریت ضعف سندش را خیلی محدود می دانیم با یک قیود سخت و دشوار.

اعتبار جابریت شهرت در « نزه الماء »

این اجمال بحث است و این جا از آن مواردی نیست که جابر ضعف سند باشد مثل بحث های چاه است که همه قداماء می گفتند که چاه با افتادن به منابع زیرزمینی منفعّل می شود ، ولی در زمان علامه همه این شهرت متواتر قوی قداماء، کاملاً شستند و رفتند و آن را کنار گذاشتند و هیچ مانعی ندارد برای این که وقتی معلوم است که شهرت مربوط به این روایات است و در این روایات به طور واضح اشکال کردیم در حدود دلالتش و این که دلالت بر الزام می کند چون این جا گفته شده است که این روایات در جمع دلالت بر الزام نمی کند ، مستحب است این نزه الماء، وقتی این دلالت برای ما معلوم شد و نکته ای دیدیم که قداماء متوجه آن نبودند ، خوب آن را کنار می گذاریم و ارزش ندارد ، این جا هم از همین قبیل است ، وقتی که مستند ها در این روایت دست ما هستند و هیچ قرینه ای نیست که چیزی می دانستند که دستشان بوده و دست ما نرسیده است ، اگر جایی در

اعراضشان یا در عملشان یک علائم و قرائنی جمع شود ، که چیزی در دستشان بوده که ما نمی دانیم ، آن ارزش دارد ، و آن خیلی کم است .

دلالت روایات دسته دوم

بحث دوم در دلالت است بر فرض این که این روایات دلالت بر - سندی هم داشته باشد یا جبر ضعف سند به شهرت بشود - در دلالت این ها چند مطلب است که دومین نکته است که بحث دلالتی است .

الف. دلالت بر تصویر « ذی الروح »

این که این روایت اختصاص به حیوان دارد یا موجودات ذی روح یا این که اعم است از تصویر موجودات ذی روح و غیر ذی روح، در این جا این روایات دو دسته می شود ، خود این پنج ، شش روایت دو دسته می شود . بعضی از این روایات قید دارد ، مثل روایت هفتم باب ۴ که من صور صورة من الحيوان، اصلاً مقید است و در خود روایت می گوید من صور صورة من الحيوان يعذب حتى ينفخ فيها.

ب. دلالت « ذی الروح » یا « غیر ذی الروح »

اما بعضی از این روایات مثل روایت ۹ این باب یا روایت ۶ این باب قید حیوان ندارد ، من صور صورة، کلفه يوم القيامة أن ينفخ فيها، یا در روایت ۹ باز دارد که من صور صورة عذب و کلف أن ينفخ فيها که در این جا ها قید حیوان ندارد ، پس بعضی از این روایات ۵، ۶ قید حیوان دارد و ذی روح است و بعضی مطلق است و قیدی ندارد .

آن گروه اول که روشن است و مقید است صورت حیوان است و ذی روح را می گیرد و سه چهار تا روایت که این قید را ندارد ، آیا این روایات اختصاص به حیوان و ذی روح دارد یا این که نه آن ها هم اطلاشان را اخذ می کنیم؟

حمل مطلق بر مقید

در این جا دو تا وجه ممکن است کسی بگوید که آن روایاتی که قید حیوان ندارد ، مقصود همان ذی روح است . یک وجه که وجه ضعیفی است وجه تقیید است ، می گوئیم آنجا قید دارد ، این جا ندارد ، می گوئیم مطلق بر مقید حمل می شود و این ها صورت حیوان می شود و این یک وجه است و خیلی ضعیف است چرا؟ چون مثبت است . در مثبت این مطلق را بر مقید حمل نمی کنیم اگر دلیلی گفت اکرم العالم ، دلیل دیگری گفت اکرم العالم العادل، هیچ وقت نمی گوئیم مقصود آن عالم ، عالم عادل است ، هر دو به اطلاش اخذ می شود منتهی در عالم عادل یک تأکید بیشتری وجود دارد ، این از آن چیزهایی است که از آن غفلت می شود که حمل مطلق بر مقید در جایی است که یکی مثبت باشد و یکی نافی باشد .

طلبه :

استاد : آنجایی که باید مفهوم داشته باشد ، در واقع مثبت و نافی می شود باید مثبت و نافی بود اگر اثبات و نفی بود حمل می شود ، اکرم العالم ، لاتکرم العالم الفاسق، این حمل مطلق بر مقید می شود اما اگر موجب و مثبت ای بودند یا نافیین بودند مطلق بر مقید حمل نمی شود . اکرم العالم ، دلیل دیگر می گوید اکرم العالم العادل، در این مورد حمل مطلق بر مقید نمی شود . اکرام عالم به طور مطلق واجب است منتهی درتکریم عالم عادل، تأکیدی وجود دارد . یا این که لاتکرم العالم ، لاتکرم الفاسق، جای دیگری می گوید لاتکرم الفاسق المرتکب للکبیره مثلاً باز این جا حمل مطلق بر مقید نمی شود باید مثبت و نافی باشد .البته اگر در مقام تحدید باشد ، مفهوم پیدا می کند ، آن وقت مثبت و نافی می شود .اما این وجه را کسی نگفته است و مهم نیست و همه به بطلان آن حکم دارند .

« أن ینفخ فیها » اطلاق بر « ذی الروح »

وجه دوم که پای مباحث فلسفی هم است این است که وجه دوم برای این که روایاتی که قید حیوان ندارد ، را بگوییم مقصود حیوان است و ذی روح است ، این وجه دوم این است که در روایات دارد که در روز قیامت دارند او را مکلف می کنند که در این صورت روح بدمد ولی او نمی تواند روح بدمد ، ظاهر این روایات این است که آن چیزی که این شخص ساخته است ، همه شرائط یک موجود ذی روح را دارد الا نفخ روح، این جزء اخیر علت تامه اش باقی مانده است که با آن، این موجود ذی روح می شود ، ظاهر روایات این است که چیزی که این شخص ساخته است موجودی است که ذی روح شدن و حیات دار شدن به یک عملیات نهایی و علت تامه احتیاج دارد ، که نفخ روح باشد . از غیر این جهت دیگر همه چیز آن تکمیل است و این جز مجسمه نیست . که ذوابعاد ثلاثه است و شکل و شمایل کاملی دارد والا نقشی که روی کاغذ تصویر شده است این نفخ روح در آن موجب حیاتش می شود منتهی هنوز خیلی مراحل زیادی دارد چون موجود دو بعدی که نمی تواند آن وضع را پیدا کند و با نفخ روح... در حقیقت خدا وقتی که در قصه آدم نفخ روح کرد ، بعد از این که به صورت یک کالبد و مجسمه ای در آمد آن وقت خدا نفخ روح در او کرد ، این جا هم وقتی بحث نفخ روح می شود معنایش این است که همه چیزش تمام است با نفخ روح موجود ذی روح می شود و این در تصاویر ساده یک بعدی و دو بعدی طول و عرض دار نمی شود ، باید عمق داشته باشد و مثل مجسمه باشد .

عرض متقوم به غیر است

به عبارت دیگر که بخواهیم فلسفی تر سخن بگوییم موجود ذی البعاد ثلاثه، موجود ذی روح، موجود جسمی است دارای ابعاد ثلاثه که روح در او دمیده شده است و اما نقاشی و تصویر و.. ذوابعاد ثلاثه نیست یک تصویر دو بعدی است که همین شکل ظاهری آن است و سه بعدی در او نیست و این تفاوتی است که است و آن اولی جوهر است و این دومی عرض است و این تصویری که از یک شیء می گیرند عرضی است که از او عارض می شود و

از عوارض است بر خلاف خود مجسمه که وقتی او باشد او یک جوهر است و ذی روح موجود ذی روح و حیوان موجود جوهری است و یک جوهر ذوابعاد ثلاثه است و جسم دارای ابعاد ثلاثه است که روح در او دمیده شده است. جسم است که روح در او دمیده می شود و جسم یعنی وجود جوهر ذو ابعاد ثلاثه و اما تصاویر و نقوش آن ابعاد ثلاثه را ندارد و عرض قابل نفخ روح نیست اصلاً. عرض نمی تواند موجود مستقلی بشود و قابل نفخ روح نیست. این استدلال از یک لحاظ فلسفی است و از جهتی می خواهد بگوید با این ملاحظه فلسفی عرف هم ارتکازاً همین طور می فهمد. وقتی می گوید روز قیامت تصویری ساخته است و روز قیامت او را مکلف می کنند که در او روح بدمد، این عرف می فهمد که این یک موجود جوهری ذو ابعاد ثلاثه ای است که فقط روح لازم دارد، اما این منصرف است از موجود عرضی که برای روح دمیده شدن در او باید یک جوهری داشته باشد، ابعاد ثلاثه ای پیدا کند و بعد روح در او دمیده شود به عبارت دیگر عرض، بیان فلسفی - اعراض قابل نفخ روح نیستند اصلاً - چون متقوم به غیر است.

طلبه :

استاد : این در کلمات فقهاء گفته شده است ولی به هر حال همین فهم دقیق این چینی وقتی کسی - گاهی درست است این ها فلسفی است و ما با بیاناتی این ها را طرح می کنیم و تحلیل می کنیم ولی دریافت اولیه مطلب ارتکاز عرفی است و ارتکاز موجب انصراف می شود - این جور نیست که صرف چسباندن فلسفه به آن بگوییم که عرفی نیست گاهی همین چیزهای عمیق..

طلبه :

استاد : هر جایی اگر این دقت هایی است که.. عرف، عرف متوجه است نه عرف غافل، اگر در عرف متوجه باشد، مانعی ندارد.

جمع زیادی از فقهاء که کم هم نیستند، - همان فقهایی که به این نکته کاملاً توجه دارند، یک چیز مخفی نیست، اولین نکته ای که به ذهن می آید این است که این بحثهای فلسفی با یک برداشت فقهی چه ارتباطی دارد ولی این در واقع می گوید این فهم فلسفی : فهم عمیق این در ارتکاز عرف است، تا وقتی که به عرف عرضه کنید کسی که چیزی را درست کرده تا وقتی که روز قیامت می گویند روح در او بدم، در ذهنش این است که جوهر ذوابعاد ثلاثه که می گوید روح در او بدم، اما یک تصویر خالی این طوری باشد، این هنوز فاصله دارد که روح در او دمیده شود.

ظهور روایت

الف. عرفی

دو وجه و دو نکته در این جا وجود دارد یکی این که ظاهر روایت این است که - دو نکته یکی جنبه فلسفی دارد و یکی جنبه عرفی تر - یکی می گوید ظاهر روایت این است که این چیزی که او تراشیده و درست کرده با ذی

روح شدن یک گام فاصله دارد ، از غیر ذی نفخ روح دیگر همه چیزش کامل است ، این مجسمه ، پیکر ذوابعاد ثلاثه می شود و تصویر این را ندارد و دو گام فاصله دارد . ظاهرش این است که آن حالت باقیه و مرحله آخری که باقی مانده همین نفخ روح است بقیه اش تمام شده است و این مجسمه می شود .

ب. فلسفی

یک وجهش هم این است که این وجه دوم فلسفی تر است و می گوید عرض متقوم به غیر است و تصویر متقوم به غیر است و آن را با نفخ روح نمی تواند موجود مستقلش کرد ، اصلاً قابلیت این را ندارد که روایت شامل آن شود . وجه اول جنبه عرفی قصه است و وجه دوم جنبه فلسفی قصه است .

بنابراین این وجه دومی و استدلال دومی است که خودش دارای دو وجه است یک وجه عرفی و یک وجه فلسفی است و وجه عرفی آن این است که می گوید ظاهر نفخ روح در موجودی این است که همه چیز آن تمام است و با نفخ روح موجود ذی روح می شود و تمامیت شیء با ذو ابعاد ثلاثه بودن است یعنی باید مجسمه باشد و تصویر را نمی گیرد این جنبه عرفی است و وجه دومش فلسفی تر است و آن این است که مجسمه جوهر است ولی این نقوش، عرض است و عرض متقوم به غیر است و نمی شود با نفخ روح در عرضی یک موجود جوهری ایجاد کرد . هر دو وجه ..

تصویر عرض نیست

این دو وجه است اما وجه دوم که جنبه فلسفی گفته شده است ، این وجه که قابل قبول نیست ، این استدلال فلسفی قابل قبول نیست برای این که آن تصاویری که هم روی موجودی با یک ابزاری طراحی می شود آن هم در واقع ذو ابعاد ثلاثه است ، شما وقتی با مداد یا هر چیزی نقاشی می کنید ، آن هم در واقع ذوابعاد ثلاثه است ، چون هیچ تصویری بدون هیچ ماده ای نمی شود مگر این که با نور باشد و در خود نور هم آن وقت بحث است که آیا ذرات است موج است یا..؟ و این که تصاویر را عرض گرفتید ، این ها عرض نیستند ، هر تصویری آخرش با یک ماده ای دارد رسم می شود بنابراین از نظر فلسفی چه آن نقوشی که شما با رنگ و.. بر یک جایی طراحی می کنید و چه آن مجسمه هایی که ساخته می شود غالب نقوش این طور است با یک ماده ای یک نقشی را ایجاد می کند ، آن هم ذوابعاد ثلاثه است منتهی ذوابعاد ثلاثه آن خیلی برجسته و کامل است و این ضعیف تر است .

طلبه :

استاد : مگر این که در مورد نور بگوییم که این هم بحث دارد و معمول موارد این چنینی است که این شکل با یک ماده ای کشیده شده است منتهی در جاهایی پررنگ تر است و در مواردی کم رنگ تر ولی در واقع با نگاه فلسفی آن جا هم ذوابعاد ثلاثه است .

طلبه :

استاد : هر عرضی متقوم به ماده است و نفخ روح در خود آن عرض که نمی گوید یعنی عرضی که در آن جوهر است . بله از نظر عرفی فرق دارد و از نظر فلسفی هیچ فرقی ندارد ، هر تصویری مثل هر مجسمه ای دارای ماده است و عرض متقوم به آن ماده است .

طلبه :

استاد : روی مبنای مشهور می توان این طور جواب داد که مشکل فلسفی نیست و حضرت امام رضا (علیه السلام) هم بنابر آن چه که نقل شده و سندش را من نمی دانم ولی خیلی مشهور است که آن نقش روی پرده را تصرف اعجازی کردند و به صورت شیر درآمد ، آن هم چنین نیست که عرضی مبدل به جوهر شده باشد و مجسم شده باشد ، آن هم جوهر بوده، با آن ماده ای که در آنجا بوده به آن شکل در آمده است .

عم تبدیل عرض به جوهر

جواب دوم این است که عرض ، اگر بگوییم نفخ روح در خود آن صورت می خواهد شود با صرف نظر از آن ماده ای که در آن شکل بسته ، خود آن عرض بخواهد نفخ روح در آن شود ، این بحث فلسفی است و بحث مبنایی است و باید در فلسفه بحث شود . اعراض با جوهر یک مرز مایزی دارد که تبدیل به دیگری نمی شود که در فلسفه بحث می شود . احتمالاً در تحول و تغیر عالم و انتقال به آن عالم داستان عرض و جوهر داستان تبدیل باشد و ..

روی مبنای ظاهر مشهور فلاسفه به نظر می آید که اگر نفخ روح به تصاویر کنیم ، تصویر هم عرض متقوم به جوهر است و با آن ماده اش مقصود است و در مجسمه هم همین طور است و همه جا هم با یک ماده است ، یک مطلبی که دیگران نگفتند ، عرض ممکن است که مبدل شود به موجودی که روی پای خوش بشود و این هم در جای خودش . این وجه فلسفی اش جواب داده شد .

ذی‌الروح است منتهی می خواهیم بگوییم شامل مجسمه می شود یا نمی شود و در غیر ذی‌الروح، بحث دیگری است که صحبت خواهد شد .

چند جمله باقی مانده از نهج البلاغه خوانده شد .

خطبه شماره ۱۶ در اوایل ورود به مدینه